

گفت‌وگوی فرهنگ‌ها به جای گفت‌وگوی تمدن‌ها

عبدالکریم سروش

همبستگی، ش ۱۸۴۲، ۱۷/۲/۸۶

چکیده: آقای دکتر عبدالکریم سروش معتقدند که گفت‌وگوی تمدن‌ها که در واکنش به طرح برخورد تمدن‌ها مطرح شد، از کارآمدی لازم برخوردار نیست؛ زیرا اصولاً تمدن‌ها با هم سرسازش و گفت‌وگو ندارند. در مقابل، گفت‌وگوی فرهنگ‌ها را جایگزین مناسب آن ایده می‌دانند و در این میان، اسلام سخن فراوانی برای گفت‌وگو خواهد داشت. اما قبل از گفت‌وگوی اسلام با سایر فرهنگ‌ها و ادیان، گفت‌وگوی درون دینی میان مذاهب و فرهنگ‌های موجود در جهان اسلام را لازم می‌دانند.

غرب، نظریهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها را به اندازهٔ برخورد تمدن‌ها جدی نگرفته است و همچنان مسألهٔ رویارویی برای آنها مهم‌تر است. به ویژه پس از حادثهٔ ۱۱ سپتامبر این مطلب جدی‌تر شد که گویی بین تمدن‌ها، به ویژه تمدن اسلام و غرب ناگزیر برخوردی آن هم خونین صورت خواهد گرفت.

با خود می‌اندیشیدم که چرا از گفت‌وگوی تمدن‌ها سخن بگوییم و گفت‌وگوی فرهنگ‌ها را مطرح نکنیم؟ بهتر است از تغییر دیالوگ فرهنگ‌ها سخن بگوییم؛ چرا که اساساً تمدن‌ها مراحل ایستایی فرهنگ‌ها هستند. پس از اینکه فرهنگی ساخته شد و به مراحل پایانی خود نزدیک شد و حالت استقرار به خود گرفت نام «تمدن» را بر آن می‌نهند. بنابر تعریف، تمدن‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند؛ چرا که تمدن‌ها هویتند و هویت‌ها علی‌الاصول با هم سرمخاصمه، جنگ و رویارویی دارند در حالی که فرهنگ‌ها چنین نیستند.

در درجه اول بهتر است به جای تمدن‌ها واژهٔ فرهنگ‌ها را به کار ببریم. آنگاه است که

می‌توانیم از گفت‌وگوی ادیان نیز سخن بگوییم. زیرا ادیان نیز از اجزای فرهنگ هستند و از پویایی فرهنگی برخوردارند و می‌توانند مدام در حال تحول باشند. گفت‌وگوی فرهنگ‌ها تقریباً همیشه جاری بوده و امروز هم جاری است. البته این گفت‌وگو را می‌توان خالص‌تر، دوستانه‌تر و آموزنده‌تر کرد. فرهنگ غنی‌تر، حرف بیشتری برای گفت‌وگو دارد. اما با همه اینها فرهنگ‌ها می‌توانند بنشینند و گفت‌وگو کنند. فرهنگیان، کسانی که اهل فرهنگ هستند و حاملان فرهنگند اعم از فیلسوفان، مورخان، هنرمندان و روحانیون کسانی هستند که در زمینه فرهنگ می‌توانند با هم به گفت‌وگو بپردازند. که در این بین گفت‌وگوی روحانیون همان گفت‌وگوی ادیان به حساب می‌آید.

نیروی نظامی، ثروت‌ها و تکنولوژی، نمودهای زیبایی فرهنگی یا تمدنی نیستند و حرف آخر هم با آنها نیست، بلکه در واقع، فکر و فرهنگ حرف اول را می‌زنند و غلبه نهایی با فرهنگ‌هاست. این فرهنگ‌ها هستند که باید با هم گفت‌وگو کنند و از درون آن بسیاری از چیزهای نهفته مثل تکنولوژی بیرون می‌آید. الآن چنین روکشی پدید آمده است که بسیاری از زیبایی‌ها و ثروت‌های واقعی و غناها را زیر خود پوشانده و مجال بروز و خودنمایی نمی‌دهد. اتفاقاً آنها هستند که باید آشکار شوند تا از این زیاده‌روی‌های تکنولوژی و امثال آن جلوگیری کنند.

اگر شما آن را تعویض کنید و به جای آن چیز دیگری بنشانید صد در صد نتیجه بهتری خواهید گرفت. با تکنولوژی به جنگ تکنولوژی نمی‌شود رفت؛ چراکه این باعث ازدیاد تکنولوژی می‌شود. باید با فرهنگ به جنگ یک تکنولوژی مسرف، زیاده‌رو و تجاوزگر رفت تا آن را مغلوب کرد. دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفت‌وگوی فرهنگ‌ها را قبل از این که فی‌المثل آن را با مسیحیت یا جهان غرب آغاز کنیم، باید در میان فرهنگ خودمان بیاوریم. باید رفت‌وآمدها بین ما و پاره‌های جهان اسلام خیلی بیشتر شود.

در اینجا سیاستمداران باید حداقل نقش و کم‌ترین رنگ را داشته باشند. همین که این مسأله به سیاست آلوده می‌شود هزار و یک غرض دیگر وارد صحنه می‌گردد و ماجرا را مسخ می‌کند و به کلی به صورت و سیرت دیگری تغییر می‌دهد.

سخن از گفت‌وگوی تمدن‌ها مثل این است که بگوییم گفت‌وگوی ارتش‌ها! ارتش‌ها را برای جنگ با هم ساخته‌اند. نمی‌توانیم بین ارتش‌ها گفت‌وگو برقرار کنیم، اما می‌توانیم از گفت‌وگوی بین دانشگاه‌ها سخن بگوییم.

تمدن‌ها پوسته سختی هستند که روی فرهنگ‌ها کشیده می‌شوند آنها آماده جنگ و بیرون

راندن تمدن دیگر و غلبه بر دیگری هستند. علت این امر آن است که تمدن‌ها هوبتند و هوبت‌ها همیشه باهم در جنگ هستند تا بالآخره یکی از دور خارج گردد.

بهتر است که از دایره جنگ بیرون بیاییم و به شکل جنگاورانی در صحنه جهانی حاضر نشویم، بلکه به شکل حاملان فرهنگ و فرهنگ‌پروران حاضر شویم. اما این امر وقتی تحقق می‌یابد که پرچم و شعار مناسب را هم انتخاب کنیم و آن پرچم مناسب گفت‌وگوی فرهنگی است نه تمدنی.

مسلمان‌ها اگر منتظر باشند که زمان گفت‌وگو آغاز شود ممکن است هیچ‌گاه آن زمان نرسد و دیر شود. آنها حرف‌های زیادی برای جهان داشته‌اند. امروزه هم اگر به خودشان تکانی بدهند، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. اتفاقاً زبان معنویت می‌تواند زبان دومی شود. در مغرب‌زمین متفکران زیادی معتقدند که این فرهنگ و تمدن جدید که زبان حقوق، زبان اصلی آن شده است، متأسفانه کمبودهایی دارد و ما باید مقوله ثالثی و رای حق و تکلیف پیدا کنیم که از آن طریق با یکدیگر سخن بگوییم. بحث فضیلت و معنویت بسیار زنده شده و این بحث می‌تواند مورد استفاده جهان اسلام و مسلمان نیز قرار گیرد.

در شرایط کنونی اگر بخواهیم به لحاظ فرهنگی خوب کار کنیم، می‌توانیم آلترناتیو مثبت‌تر و مبارک‌تری نسبت به حق پیدا کنیم که نیکی‌های حقوق را هم داشته باشد و محدودیت‌های آن را نداشته باشد. باید این را به یک زبان جهانی تبدیل کنیم.

در این میان ایران می‌تواند کارهای زیادی انجام دهد. ما پروژه‌های خیلی ماورایی را نباید در پیش بگیریم. باید مسأله گفت‌وگو را در میان خود ایرانی‌ها سامان دهیم. برخوردهای خشن باید جای خود را به گفت‌وگو دهد. به قول پوپر ما آدمیان حیوان نیستیم. حیوانات یکدیگر را می‌کشند. آدمیان ثنوری‌های یکدیگر را می‌کشند. ما باید فکرهایمان را به مصاف یکدیگر بیاوریم و این آغاز گفت‌وگو است. پس از آن به سراغ جهان اسلام، مسیحیت و یهودیت برویم.

● اشاره

بازتاب اندیشه ۸۶

۹

علی اصغر نصرتی

گفت‌وگوی
فرهنگ‌ها
به جای
گفت‌وگوی
تمدن‌ها

۱. ایده محوری در این گفت‌وگو یعنی عملی‌تر و مهم‌تر بودن گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها نسبت به تمدن‌ها، در مجموع از سنجیدگی نسبی برخوردار است. چنانچه در گذشته نیز وقتی گفت‌وگوی بین تمدن‌ها، در اشکال بسیار محدود آن، اتفاق می‌افتاد، عمدتاً در قالب مباحثات و مراودات بین فرهنگیان و صاحبان اندیشه و تفکر تبلور می‌یافت. اما ایده در

صورتی مفید و عملی است که اراده گفت‌وگو طرفینی باشد و صاحبان فرهنگ‌های مختلف به لزوم گفت‌وگو معتقد و به قواعد آن پای‌بند باشند. به عبارتی دیگر، ملتزم به فرهنگ گفت‌وگو باشند. ولی اگر فرهنگ و تمدن غربی در جهت حفظ موجودیت و استمرار خود همچنان بر طبل برخورد و پیشروی بکوبد، چگونه می‌توان یک جانبه پای به میدان گفت‌وگو نهاد؟

این سخن درستی است که دکتر سروش بیان می‌دارد که: «غربی‌ها نشان داده‌اند که به برخورد و رویارویی تمدن‌ها بیشتر راغب هستند تا گفت‌وگو» دلیل این رویکرد غربی را می‌توان ناشی از این نگرش دانست که آنها خود را در موضع برتری می‌بینند و خواهان گسترش حوزه نفوذ و در نهایت جهانی‌سازی فرهنگ و تمدن غربی می‌باشند.

در این میان، نادیده گرفتن سایر تمدن‌ها و حتی تمایل به نابودی آن‌ها، خواست پنهان و آشکار صاحبان این تمدن است. از آنجا که در گفت‌وگو سخن از داد و ستد است و غربی‌ها مایل به بازی گرفتن سایر تمدن‌ها نیستند که با آن‌ها وارد داد و ستد شوند، لذا گفت‌وگو از منظر آنان وجه و معنایی ندارد؛ زیرا هیچ رقیبی را در کنار خود بر نمی‌تابند.

۲. آقای سروش می‌گویند: «در صحنه تمدنی، تنها برخورد، معنادار است و گفت‌وگو امکان‌پذیر نیست، در حالی که فرهنگ‌ها چنین نیستند.» به نظر می‌آید، چه در مورد تمدن و چه فرهنگ چنین رویکرد مطلق‌نگرانه، توجیهی نداشته باشد؛ زیرا از یک طرف امکان گفت‌وگو بین تمدن‌ها منتفی نیست و از طرف دیگر در عرصه فرهنگ نیز برخورد و تعارض غیر ممکن نیست. چنانچه در طول تاریخ، بسیاری از تمدن‌ها با هم در آمیخته و از مزایای یکدیگر بهره‌جسته‌اند. در مقابل، نزاع‌های فرهنگی به وفور مشاهده می‌شوند. نمونه آشکار آن تهاجم فرهنگی و مبارزه‌ای است که از سوی غرب علیه اسلام در عصر حاضر، راه افتاده است.

همچنین با تعابیری که از گفت‌وگو ذکر می‌شود، گویا آن را منصرف در دیالوگ و محاوره طرفینی بین اشخاص می‌دانند. حال آن‌که می‌توان موضوع گفت‌وگو را توسعه داد و هر گونه مواجهه و تبادل فرهنگ‌ها را در چارچوب تفاهم، ذیل عنوان گفت‌وگوی فرهنگ‌ها قلمداد کرد.

۳. به نظر می‌آید تأکید و اصرار بر نقش منفی سیاستمداران در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، مبتنی بر نگرش خاصی به سیاست و سیاستمداری است. آن نگاهی که فرهنگ را از سیاست جدا می‌داند و برای سیاست تنها نقش کسب و اعمال قدرت قائل است، در یک جامعه انسانی منسجم، نمی‌توان بین فرهنگ، سیاست و اقتصاد، تفکیک کامل و عدم مداخله یکی در حوزه‌های دیگر را تجویز کرد؛ چرا که این امور ابعاد یک کل مرکب می‌باشند و بی‌شک در هم تأثیر و تأثر دارند.

در خصوص تفکیک‌ناپذیری این دو حوزه می‌توان در نظر آورد که در گرما گرم مقاومت ۲۳ روزه حزب الله لبنان در مقابل تهاجم همه جانبه صهیونیسم بین‌الملل و

حامیان غربی آن‌ها، حاملان فرهنگی مقاومت، بی‌توجه به اتفاق عظیمی که رخ داده است، پرچم سفید در دست وارد «مجامع فرهنگی صهیونیسم» شده و منادی مسالمت، گفت‌وگو و کنار آمدن با هم باشند. این پدیده و امثال آن تا چه حد امکان عملی دارند؟

البته ناگفته پیداست که تفکیک‌ناپذیری آنجا رواست که فرهنگ و سیاست مؤلفه‌هایی هم‌جهت با یک نظام فکری و اعتقادی باشند. و الا در صورت تخالف جهت این دو و بی‌توجهی هر کدام به سرنوشت دیگری، اقدامی متفاوت و مخالف را به وجود می‌آورد و در اشکال پیچیده‌تر، قرائت فرهنگی خاص متفاوت با فرهنگ و سیاست حاکم بر یک جامعه می‌تواند وارد گفت‌وگو با فرهنگ و تمدن معارض با جریان حاکم فرهنگی سیاسی جامعه خود بشود و چه بسا تقریب، تسالم و هم‌افقی چشمگیری نیز بین آنان حاصل شود.

در ساده‌ترین وجه، سیاستمداران می‌توانند زمینه‌های گفت‌وگو را فراهم آورند و با بهره‌گیری از نتایج تقریب فرهنگ‌ها، نویددهندهٔ ثمربخشی گفت‌وگو باشند.

۴. آقای سروش با استناد به سخن پوپر، گفت‌وگو را نماد انسانیت و مقابله را نماد حیوانیت می‌داند. حال آن‌که رأفت و خشم، هر دو از خصوصیات انسانی است. مهم آن است که از هر کدام در موقعیت مناسب به بهترین وجه استفاده کنیم. هر یک از این دو اگر در موضع نامناسب به کار برده شود، به جای ارزشمندی، تبدیل به ضد ارزش خواهد شد. چنانچه خشم، عامل صیانت انسان و جامعه انسانی از تهاجم هر عنصر ویرانگر بیگانه است.

۵. آقای سروش سیر و نظام ترتیبی را پیشنهاد می‌کند که در غیر آن صورت، گفت‌وگوها تجویز نمی‌شوند. بدین ترتیب که ابتدا گفت‌وگوهای فرهنگی در سطح ملی، آنگاه در سطح جامعه اسلامی و سپس در مقیاس برون‌دینی و مواجهه با سایر ادیان و فرهنگ‌ها قرار دارند. باید افزود که این هر سه سطح خوب و لازم است و نیز تأکید می‌شود که اگر در سطح ملی توافق، همدلی و همفکری بین نخبگان و نیروهای فرهنگی بر اصول و موازین مشترک افزایش یابد، با صلابت و توان فزون‌تری در عرصهٔ جهان اسلام می‌توان ظاهر شد و حداقل، اصطکاک‌های فرسایشی مانع روند تسالم گفت‌وگوها نخواهد شد. همین‌طور اگر در درون تفکر اسلامی، ارباب فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی با گفت‌وگوهای ثمربخش به نقاط اشتراک بیشتری برسند، بی‌شک آن‌ها را در مواجهه و گفت‌وگوهای فرهنگی با سایر فرهنگ‌ها و ادیان توان بیشتری خواهد بخشید.

لیکن سخن از ترتیب، به نحوی که اگر این مرحله پایان نیابد، نباید وارد مرحلهٔ بعدی گردید. ممکن است به توقف هر نوع گفت‌وگو و تعامل فرهنگی انجامد؛ چرا که ممکن است در یک سطح توافق و همفکری حاصل نشود، در آن صورت مطابق این قاعده باید از گفت‌وگو در سطح بالاتر چشم پوشید. در حالی که در عین مطلوبیت رعایت این زنجیره، گفت‌وگوهای فرهنگی در هر سطحی را می‌توان با فرض وجود شرایط و زمینه‌های لازم گفت‌وگو پی‌گیری و مدیریت نمود.